

## چهارده نگاه به پیرهن سپاه‌ها

برغم ابهام جاری در تمایزگذاری میان اشکال تاریخی مختلف فاشیسم، من فکر می‌کنم می‌توان فهرستی از ویژگی‌های نمونه‌وار آنچه را که مایلم فاشیسم سرنمون یا فاشیسم ازلی نامش دهم، بازساخت. این ویژگی‌ها را نمی‌توان در قالب یک سیستم سازماندهی کرد، بسیاری از این ویژگی‌ها یکدیگر را نقض می‌کنند، و خود اشکال تیبیکال یا نمونه‌وار انواع دیگری از استبداد و تحجرند. لیکن کافی ست یکی از این ویژگی‌ها بروز نماید تا مجال رشد خزنده فاشیسم را فراهم آورد.

۱. اولین خصالت فاشیسم ازلی، کیش سنت (پرستی) است.

سنت‌گرایی البته قدمتی بیش از فاشیسم دارد. سنت‌گرایی با آنکه خصالت تیبیکی تفکر مخالف انقلاب کاتولیک در دوران پس از وقوع انقلاب فرانسه بود اما در عصر هلنیستی و در حکم نوعی واکنش به خردگرایی یونان باستان زاده شد. در حاشیه آب‌های مدیترانه مردمانی با ادیان مختلف (اکثر این باورهای مذهبی مورد قبول پانتئون روم بود) رؤیای مکاشفه‌ای را در سر می‌پروراندند که در سپیده‌دم تاریخ بشر رخ می‌داد. این مکاشفه، براساس باور عرفان سنت‌گرا، تا مدتها در پس حجاب زبان‌های فراموش شده: در هیروگلیف‌های مصری، در طلسمات سلتی و در طومارها و کتیبه‌های ادیان

گمنام آسیایی، پنهان و مستور باقی می ماند.

این فرهنگ جدید می بایست معتقد به توحید عقاید باشد. «باور به توحید عقاید» آنگونه که فرهنگ لغت درباره اش توضیح می دهد صرفاً «تلفیق اشکال مختلف باورها و آموزه ها» نیست، چنین تلفیقی باید تناقض ها را هم برتابد و به جان خرد. تمامی پیام های اصیل از موهبت حکمت برخوردارند، و هرچند به نظر گویی حرف های متفاوت و ناموافقی می زنند، با این حال همگی به شکلی تمثیلی به حقیقت ازلی یگانه ای اشاره می کنند.

و به تبع آن، ارتقای تعلیم و تعلّمی هم صورت نخواهد گرفت. حقیقت یکبار برای همیشه عیان و بیان گشته، و ما تنها می توانیم به تفسیر پیام مبهم و مغشوش اش بنشینیم. اگر در کتاب فروشی های امریکا در قفسه ای که برجسب «عصر جدید» دارد بگردید، کتاب های سنت آگوستین را نیز پیدا می کنید کسی که تا جایی که من می دانم اصلاً فاشیست نبود. اما در ردیف هم قرار دادن سنت آگوستین و «استون هنج»، این یکی از علایم بیماری فاشیسم ازلی ست.

## ۲. سنت گرایی به معنای انکار مدرنیسم است.

هم فاشیست ها و هم نازی ها تکنولوژی را می پرستیدند، در حالیکه متفکران سنت گرا معمولاً تکنولوژی را به عنوان نافی ارزش های معنوی سنتی رد می کردند. هرچند، حتی با اینکه نازیسم به دستاوردهای صنعتی خود غره بود، ستایش آن از مدرنیسم، تنها لایه سطحی ایدئولوژی ای بود که روی خاک و خون مردمان بیگانه بنا شده بود. رد و طرد جهان مدرن در چهره طرد و دوری از شیوه کاپیتالیستی زندگی پنهان ماند. عهد روشنگری، عصر خرد، سرآغاز تباهی و فساد مدرن تلقی شد. بدین اعتبار، فاشیسم ازلی را می توان نوعی «خردستیزی» دانست.

## ۳. خردستیزی با کیش «کنش برای کنش» همبسته و در پیوند است.

کنشی را که فی نفسه زیباست، باید با (یا بی) تأمل عملی کرد. تفکر نوعی «اخته کردن» است. بنابراین فرهنگ، مادامی که با نگرش های انتقادی یکی دانسته شود، محل شک است. سوءظن و بی اعتمادی دنیای روشنفکری همواره از علایم بیماری فاشیسم ازلی ست، از شیفتگی «هرمان گوثرینگ» به یکی از عبارات نمایشنامه ای از «هانس یوست» (اسم کلمه فرهنگ را که می شنوم دستم را می برم طرف تفنگم) گرفته تا

استفاده مکرر عباراتی چون «روشنفکران منحط»، «کله تخم مرغی‌ها»، «استوب‌های از کار افتاده» و «دانشگاه‌ها، لانه سرخ‌هاست». روشنفکران رسمی فاشیست عمدتاً، به بهانه خیانت به ارزش‌های سنتی، در کار انتقاد و حمله به فرهنگ مدرن و روشنفکران لیبرال بوده‌اند.

۴. روح نقاد تمیز می‌دهد، و تمیز گذاشتن از نشانه‌های مدرنیسم است.

در فرهنگ مدرن، محافل علمی به ستایش مخالفت (عدم توافق) به عنوان بسته ارتقای شناخت می‌پردازند. اما از نگاه فاشیسم ازلی مخالفت، خیانت است.

۵. وانگهی، مخالفت از نشانه‌های تنوع و تکثر است.

فاشیسم ازلی با بهره‌برداری و تشدید حس طبیعی ترس از تفاوت، در پی وحدت و وفاق است. اولین گرایش یک فاشیست یا حرکت پیش‌ریس فاشیستی، مقابله با غیر خودی‌هاست. فاشیسم ازلی فی‌نفسه، نژادپرست است.

۶. فاشیسم ازلی از خنثی بودن و سترونی اجتماع یا فرد نشأت می‌گیرد.

به همین دلیل است که یکی از نمونه‌وارترین ویژگی‌های فاشیسم تاریخی، گرایش به یک طبقه متوسط عقیم و خنثی است، طبقه‌ای که از بحران اقتصادی یا احساس حقارت سیاسی رنج می‌برد، و از فشار اقبال اجتماعی پست‌تر می‌هراسد. در روزگار ما، که «پرولتاریا»های قدیم دارند آرام آرام به خرده‌بورژواها بدل می‌شوند (و لُمین‌ها دارند از صحنه‌های سیاسی حذف می‌شوند) فاشیسم آینده، مخاطب خود را در میان این اکثریت جدید می‌یابد.

۷. فاشیسم ازلی به کسانی که خود را از داشتن هویت طبقاتی مشخص محروم می‌بینند، می‌گوید که تنها امتیاز آنها مشترک‌ترین امتیاز آنهاست اینکه همگی در کشوری واحد به دنیا آمده‌اند.

سر منشأ ناسیونالیسم همین امر است. وانگهی، تنها کسانی که می‌توانند به چنین ملتی هویت دهند، دشمنان آن ملت هستند. بنابراین در بطن روانشناسی فاشیسم ازلی، نوعی توهم توطئه، احتمال توطئه‌ای بین‌المللی دیده می‌شود. پیروان این باور همواره می‌باید احساس کنند در محاصره هستند. ساده‌ترین راه‌حل‌گریز از این توطئه، گرایش به

نوعی بیگانه ترسی است. ولی توطئه می‌باید از درون صورت گرفته باشد: یهودیان همواره بهترین هدف حمله هستند چون تنها آنها هستند که در یک زمان واحد هم در درون‌اند و هم در بیرون. در امریکا، نمونه برجسته توهم توطئه را می‌توان در «نظم نوین جهانی» نوشته «پت رابرتسون» یافت، اما آن طور که به تازگی دیده‌ایم نمونه‌های بسیار دیگری هم وجود دارد.

۸. پیروان فاشیسم همواره نسبت به ثروت هنگفت و نیروی دشمنان‌شان احساس حقارت کنند.

وقتی پسر بچه‌ای بودم به من یاد دادند تا انگلیسی‌ها را آدم‌هایی پنج وعده غذا بشناسم. آنها خیلی بیشتر از آدمهای فقیر بیچاره غذا می‌خورند. یهودیان هم پول دارند و در شبکه پنهانی از کمک حالی‌ها و دستگیری‌های دو طرفه، به هم کمک می‌کنند و هوای هم را دارند. با آن حال، پیروان فاشیسم ازلی همیشه باید با خود کنار بیایند که می‌توانند دشمنان‌شان را شکست دهند. به همین دلیل دشمنان آن‌ها، همواره در تغییر مداوم سخن‌ها و مواضع آن‌ها، در آن واحد هم قوی ترسیم می‌شوند و هم ضعیف. حکومت‌های فاشیست محکومند که در تمامی جنگ‌ها شکست بخورند چون اساساً قادر به ارزیابی عینی نیروی دشمن نیستند.

۴۷۲

۹. از نظر فاشیست‌های ازلی، هیچ تنازع بقایی در کار نیست بلکه زیستن اصلاً به خاطر تنازع است.

«پاسیفیسم» با دشمن لاس زدن است. بد است چون زندگی، ستیزی ابدی است. هرچند همین نکته به تناقضی آرماگدون می‌زند. از آنجا که هر دشمنی باید شکست بخورد، پس قطعاً یک جنگ واپسین نیز در کار خواهد بود، جنگی که پس از آن همین جنبش، کنترل جهان را در دست خواهد گرفت. ولی چنین «راه‌حل آخر»ی خود تلویحاً به یک دوره صلح و عصر زرین اشارت دارد، که اصل ستیزی ابدی را نقض می‌کند. هیچ رهبر فاشیستی از پس چنین مخمصه‌ای بر نیامده است.

۱۰. «نخبه‌گرایی» سویه تیپیک هر ایدئولوژی واکنشی‌ای است. تا حدی که اساساً آریستوکراتیک است، و نخبه‌گرایی میلیتاریستی و آریستوکراسی به شکلی بیرحمانه و ظالمانه به «تحقیر ضعفا» می‌انجامد.

فاشیسم ازلی تنها می‌تواند از نخبه‌گرایی عامه‌پسند دفاع کند. هر شهروندی، از زمره بهترین آدم‌های دنیاست، اعضا یا حزبیون بهترین شهروندانند، هر شهروندی می‌تواند (و باید) به عضویت حزب درآید. ولی بدون پلین، پاتریستی نمی‌تواند وجود داشته باشد. فی الواقع، رهبر (پیشوا)، با علم به اینکه قدرت به شکل دموکراتیک به او تفویض نشده و به زور به دستش افتاده، خوب می‌داند که قدرتش بر پایه ضعف توده‌ها استوار است، توده‌ها چنان ضعیفند که همیشه به یک فرمانروا نیاز دارند، لیاقت‌شان همین است.

#### ۱۱. در چنین چشم‌اندازی، هر کسی تربیت می‌شود تا قهرمان شود.

در تمامی اشکال اسطوره‌شناسی، هر قهرمانی موجودی استثنایی ست، ولی در ایدئولوژی فاشیسم ازلی، امر هنجار، قهرمان پرستی است. کیش قهرمان پرستی دقیقاً در پیوند با کیش مرگ (پرستی) ست. از سر تصادف نیست که یکی از شعارهای فالانژیست‌های اسپانیایی «زنده باد مرگ» (بیا لا موئرتس!) بود. در جوامع غیرفاشیست، به عوام می‌گویند که مرگ، ناخوشایند است ولی باید با وقار و متانت به استقبال آن رفت، به مؤمنان می‌گویند مرگ طریقه در دناک نیل به سعادت است. ماوراءالطبیعی ست. در مقابل، قهرمان فاشیسم ازلی در اشتیاق مرگی قهرمانانه می‌سوزد، مرگی که به عنوان بهترین پاداش حیات قهرمانانه تبلیغش می‌کنند. قهرمان فاشیسم ازلی بی‌قرار مردن است. اما در همین بی‌قراری‌ها و بی‌شکویی‌هایش، همیشه آدمهای دیگر را به کام مرگ می‌فرستد.

۱۲. از آنجا که ستیز ابدی و قهرمان پرستی، دو بازی متفاوت‌اند، فاشیست ازلی، خواست قدرت‌اش را به حوزه امور جنسی می‌کشاند.

منشا «ماجیمو» همین است (منشی که هم به تحقیر زنان و هم به رد و محکوم کردن آداب جنسی خلاف عرف، از زهد و پاکدامنی جنسی گرفته تا همجنس‌بازی، می‌پردازد). از آنجا که سکس هم، بازی متفاوتی ست، قهرمان فاشیسم ازلی خیلی دوست دارد تا با اسلحه بازی کند، و چنین کاری به یک ورزش فالیک بدل می‌شود.

۱۳. فاشیسم ازلی بر پایه نوعی «پوپولیسم گزینش‌گر» و می‌شود گفت، پوپولیسمی کیفیت‌گرا استوار است.

در شرایط دموکراتیک، شهروندان در تمامیت خود به واسطه دیدگاهی کیفیت‌گرا از انگیزه و اثری سیاسی برخوردارند، فرد به تصمیم اکثریت سر می‌سپرد. از نظر فاشیسم ازلی، فرد بعنوان فرد از هیچ حقی برخوردار نیست، و «مردم» کمیته کیفی و متحد پنداشته می‌شود که نماد اراده جمعی است. از آنجا که هیچ شمار عظیمی از انبای بشر نمی‌تواند اراده‌ای مشترک و جمعی داشته باشد، رهبر وانمود می‌کند که مترجم (اراده جمعی) آنهاست. شهروندان که توان ائتلاف خود را از دست داده‌اند، کنشی انجام نمی‌دهند، و از آن‌ها دعوت می‌شود که همان نقش مردم را بازی کنند. بدین ترتیب مردم، تنها قصه یک نمایش‌اند. شاید آینده ما شاهد نوعی پوپولیسم اینترنتی یا تلویزیونی باشد که در آن واکنش عاطفی شمار برگزیده‌ای از شهروندان، بتواند در حکم صدای مردم پذیرفته و ابراز گردد.

فاشیسم ازلی بواسطه پوپولیسم کیفیت‌گرایش باید ضد حکومت‌های «نخ‌نمای» پارلمانتاریست باشد. هر جا که سیاستمداری در مشروعیت پارلمانی شک کند آنهم به این خاطر که دیگر بازتاب صدای مردم نیست، می‌توان بوی فاشیسم ازلی را شنید.